

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



حَسْبُهُ وَارْزُهُ ۱۲۱

از کودکی با «یا حُذَیْن» در دلمان حسینه ساختم



حکایت زینب علیها السلام
بانوی مظلوم و مقدر

خیال تو حش جماندگی به ما می دهد. در مجلسی که
در پیشگاه اهل حرم و در کنار سر نورانی حسین علیه السلام،
شراب نوشیده می شد، این تو بودی که فریاد برآوردی و
کاخ را بر سر زید آوار کردی. در دم آخر، مسلمان شدی و بر
لبت جاری شد؛ سر حسین علیه السلام را به آغوش کشیدی و
لبت بوسه چید از او؛ اشک برای حسین علیه السلام روم
گونه ات غلتید و در همین حال زیر تیغ دشمنی جان
دادی که قاتل حسین بود. تردید ندارم که نگاه مهربان
زینب علیه السلام بدرقه ات کرد تا جهشت.^۱

تقدیم به سفیر روم

فدایی حسین علیه السلام در مجلس زینب!

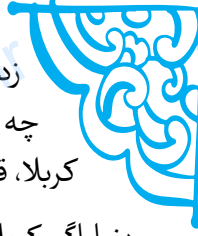
فهرست

مقدمه	۹
پردهٔ اول: کریلا	۱۳
پردهٔ دوم: کوفه	۲۹
پردهٔ سوم: شام	۴۷
پردهٔ چهارم: مجلس بیزید	۶۱
پردهٔ پنجم: از شام تا مدینه	۸۵
پردهٔ ششم: باز هم کریلا	۸۹
پردهٔ هفتم: زبان حال بانو	۹۳
ارجاعات	۱۰۳
منابع	۱۱۱

مَقَدِّمَه

خواستم فقط یک لحظه کربلا را بدون زینب علیها السلام تصوّر کنم،
کربلا از ذهنم رخت بست. فهمیدم کربلا بدون زینب علیها السلام
حتّی در فرض هم نمی‌گنجد.

کربلا قلب عالم است، اگر پلک بر هم زدنی از تپیدن بایستد، دنیا می‌میرد. اما چه کسی تردید دارد که راز تداوم تپش قلب کربلا، قهرمان نام‌آوری به نام زینب علیها السلام است؟



دنیا اگر کربلا نداشت، معنا نداشت و کربلا هم اگر زینب علیها السلام نداشت، بقا نداشت.

چه زیبا! خدا معناداری عالم را بسته به میدان داری یک زن کرده است. اما کدام زن؟ شیرزنی که جنگیدن و عفت ورزیدن را چنان همراه کرد که دیگر کسی به بهانه عفت، از جنگ غافل نشود و یا به بهانه رزمیدن، دور عفت ورزیدن را خط قرمز نکشد.

زنی که مردان عالم در برابر عزت او احساس ذلت می‌کنند. شیرزنی که اقتدارش همدستی قدیمی مظلومیت و خواری را قطع کرد. او مظلومیت و اقتدار را که فرسنگ‌ها از هم فاصله گرفته بودند، کنار هم نشاناد و حجت خدا شد بر همه عالم تا هیچ کسی مظلوم واقع شدن را توجیهی برای ظلم‌پذیری نداند.

قهرمان کربلا زیبایی مصیبت را چنان به جلوه درآورد که دیگر کسی بهانه‌ای برای شکوه از بلا نداشته باشد. وای بر ما! در ذهن خویش تصویر زنی ضعیف از او ساخته‌ایم که نالیدن کار اصلی اوست و سال‌ها پای این تصویر خودساخته به گریه نشسته‌ایم.



چنین نقشی، چه نسبتی دارد با واقعیت بانوی مظلوم مقتدر کربلا، زینب علیها السلام؟ باید برای زینب علیها السلام کربلا، خون گریه کرد، باید فریاد کشید و ضجه زد! اما اگر اشک‌ها آینه شکوه حماسه این بانو نباشند، باید از گریه‌های جاهلانه مان استغفار کنیم.

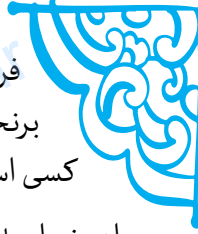
حکایتی که پیش روی شماست، روایت مظلومیت و اقتدار است، قصه بانویی که قرن‌هاست پیکر آسمانی‌اش زیر خاک پنهان است؛ اما خورشید عالم افروز عصمتش، به راه بندگی می‌تابد تا کسی در سیاه‌بازار پر از مکر این عالم، راه را گم نکند.

محسن عباسی ولدی
قم، شهر بانوی کرامت
مهرماه ۱۳۹۲
ذی القعدة ۱۴۳۴

بردهٔ لؤلؤ: کربلا

زینب! زینت پدر! تجلی کربلایی فاطمه علیها السلام! پرشی دارم
از تو که معمای زندگی ام شده. پاسخش را بیابم، پر پروازم
می شود تا خود بهشت. با حلّ این معما، در مسیر من تا خدا
هیچ پرسش بی پاسخی باقی نخواهد ماند.

پاسخش را نیابم، تا قیامت هم اگر فرصت بیابم، قدمی از خود تا خدا برنخواهم داشت. در گِل فرورفتن عاقبت هر کسی است که پاسخ این پرسش را نداند.



مادر زیبایی! مگر تو دل داده حسین علیه السلام نبودی؟ مگر کسی که به دنبال تو می‌گشت، نباید سراغ حسین علیه السلام را می‌گرفت؟ مگر صدای تپش قلب حسین علیه السلام نبود که لایبی آرامش زندگی تو را می‌نواخت؟

مگر لبخند حسین علیه السلام معنابخش شادی تو نبود؟ مگر غمناکی حسین علیه السلام تو را به خاک غصه نمی‌نشانده؟ مگر تو تصوّرش را هم می‌کردی که زیر این آسمان باشی و حسین علیه السلام زیر خاک؟ اگر حسین علیه السلام نفسش در دم می‌ایستاد، مگر تو فرصت بازدم می‌یافتی؟

من پاسخ همه این پرسش‌ها را می‌دانم. می‌دانم که دل دادگی تو به حسین علیه السلام عشق را شهره آفاق کرد و عاشقی را تا ابد، مدیون حضور تو زیر سقف آسمان. اگر نبود، همه فرهنگ‌های لغت در مقابل عشق، تنها این علامت را می‌گذاشتند:

هنوز به پرسش‌م اجازه صدا نداده‌ام، پیرسم بانو؟! به من بگو با این همه دل دادگی، چگونه دل از حسین علیه السلام کندی؟ دل کندن تو از حسین علیه السلام، هزار بار از جان کندن دشوارتر بود. حسین علیه السلام مانند جدّت نبود که از آغوش پدرت به آسمان

پرواز کند. همچون پدرت هم نبود که یک ضربه شمشیر، محراب مسجد را معراج او کند. مثل مادر نبود که ضربه در، بهانه پرکشیدنش باشد و شیه برادر نبود که زهر، او را به شهر آسمانی اش پرواز دهد.

بانو! بگو چگونه دل از حسین علیه السلام کندی و ماندی؟ دل کندی و نفست بالا آمد؟ دل کندی و ایستادی؟ دل کندی و ...

دلم از جا کنده می شود وقتی به دل کندن تو از حسین علیه السلام می اندیشم. اعضای پیکرم از هم وا می شود وقتی به ماندن تو بعد از حسین علیه السلام می اندیشم.

نگو دل نکنم و حسین زیر خاک برآیم با حسینی که سرم را در آغوش می کشید، یکی است. تو عاشق پیشه ای و عاشق، توان دل کندن از جسم معشوق را هم ندارد. تو عشق را معنا کرده ای و مگر استاد عشق، توان دیدن جراحتی بر پیکر معشوق را دارد؟

بانوی خوبی ها! من می دانم که تو دل از حسین علیه السلام کندی. اگر دل نکنده بودی، حسین علیه السلام که از تو جدا می شد، تو پیش از او چشم از جهان می بستی.

باور بکن بانو! اهل مبالغه نیستم. من می دانم عشق، تو و حسین علیه السلام را چنان یکی کرده بود که اگر در خیمه می نشستی و یک پلک زدن هم چشمت نمی افتاد به شمشیرهایی که به آسمان می رفتند و بر پیکر حسین علیه السلام فرود می آمدند،